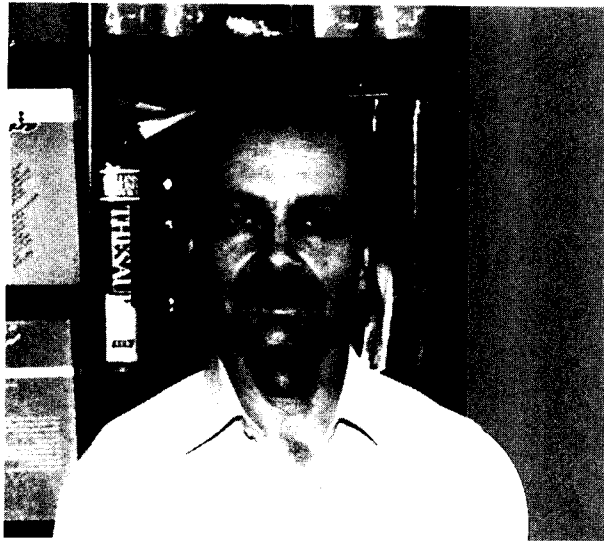


گفتگو با رضی خدادادی (هیرومندی)

هنر ترجمه ادبیات کودکان و نوجوانان



■ چه طور است گفت‌وگوی خود را از شرح حال شما آغاز کنیم. چه خواننده‌اید و چه کارهایی کرده‌اید؟

اگر برای باز کردن سر صحبت راه دیگری نیست، از همین جا که شما پیشنهاد می‌کنید شروع می‌کنیم. در سال ۱۳۲۶ در سیستان به دنیا آمدم. در ۶ سالگی پدرم مرا به مکتب‌خانه سپرد، اما هنوز چند ماهی از دیدن حرکات موزون حروف در کنار صحنه‌های به چوب و فلک بسته شدن هم مکتبی‌ها نگذشته بود که در آبادی ما اولین مدرسه با نام دبستان رازی گشایش یافت. پدرم مرا از مکتب به دبستان منتقل کرد. در آنجا مستخدم مدرسه ما با حفظ سمت مستخدمی و مسؤولیت دفترداری، تدریس کلاس ما را هم به عهده گرفت. بعد از پایان کلاس ششم ابتدایی همراه با برادرم به شهر زابل رفتیم. کلاس ما معلم زبان انگلیسی نداشت اما جای شکرش باقی بود که دبیر ورزش ما شب‌ها معلم خصوصی می‌گرفت و روزها خواننده‌هایش را به ما پس می‌داد. از همان موقع با خودم گفتم پس می‌شود با هر مشکلی هست انگلیسی یاد گرفت. همین جا بگویم که یکی از محرومیت‌های دوران کودکیم این بود که به کتاب دسترسی نداشتم.

هرچه کتاب کودک خوانده‌ام از نوجوانی به بعد بوده است و فکر می‌کنم در سرتاسر زندگی گزش این حسرت را در دل داشته‌ام. بعد از گرفتن دیپلم طبیعی وارد دانشگاه شدم و در سال ۱۳۴۹ از دانشگاه مشهد لیسانس زبان و ادبیات انگلیسی گرفتم. در سال ۱۳۶۵ که در دانشگاه تهران به تدریس انگلیسی مشغول بودم به فکر افتادم که دوره‌ای را هم در زبان‌شناسی همگانی بگذرانم. شروع کردم و این دوره دو ساله را هم گذراندم.

■ ترجمه را کی و چگونه شروع کردید؟

مترجم شدن من هم مثل مترجم شدن بسیاری از مترجمان از سر اتفاق بود، اما یادمان نرود که اتفاق‌ها در چارچوب قوانین زندگی پیش می‌آید. سال ۱۳۵۵ کتابی متفاوت با دیگر کتابهای کودکان به دستم رسید. این کتاب دارای زبان و تصاویر ساده و ایجازی شاعرانه بود و مثل بیشتر کتابهای خوب آغازی برانگیزنده و پایانی غافلگیرکننده داشت. نام این کتاب *The Giving Tree* و نویسنده و تصویرگر آن شیل سیلوراستاین بود. بی‌اختیار شروع به ترجمه کردم و با تمام وجود. جمله اول این بود:

Once there was a tree.../ and she loved a little boy.

ترجمه‌ام این‌گونه از آب درآمد: روزی روزگاری درختی بود.../ و او پسرک کوچولویی را دوست می‌داشت. بعدها به توصیه دوستان زبان‌دان "پسرک" را به "پسر" تبدیل کردم، اما از شما چه پنهان هنوز دلم در گرو آن "ک" نجیبی است که بدون ملاحظه قواعد زبان اضافه کرده بودم. بعد از درخت بخشنده، این منم، واکین پس از آن *ترانه‌ای برای سیاه* و بعد *لافکارپوی سیلور استاین* را ترجمه کردم که سرگذشت کم‌وبیش عجیب چاپ آن را در مقدمه کتاب آورده‌ام.

■ پس از همان اول برنامه خاصی برای ترجمه نداشتید و در هر فرصتی و از هر دری ترجمه می‌کردید؟

در مملکت ما چه کسی برنامه خاصی برای ترجمه داشته که من داشته باشم. ما در زمینه ترجمه هم مثل بسیاری از حوزه‌های دیگر به اصطلاح نقشه کسب و کار نداریم. از گل‌های سرسبد شصت سال اخیر ترجمه مانند شادروان محمد قاضی، نجف دریابندری، رضا سیدحسینی، ابوالحسن نجفی، ابراهیم یونسی و به‌آذین که بگذریم، اکثراً ماجرای مترجم شدنشان به این صورت بوده که کتابی را خوانده، از آن کتاب خوششان آمده و با نیت خیر سهم کردن دیگران در حظ و بهره شخصی‌شان دست به ترجمه شده‌اند. تازه از میان همین بزرگانی که نام بردم کسانی بوده‌اند که می‌توانسته‌اند وقت ارجمند خود را به ترجمه آثار شاخص و به اصطلاح امهات ادبی جهان منحصر کنند. مثلاً شادروان قاضی که ترجمه بی‌بدیلی از *دن کیشوت* یا *شازده کوچولو* به گنجینه ترجمه‌های زبان و ادبیات فارسی افزوده است می‌توانست ترجمه ناپلئون از تارله را که کتابی تاریخی-تحلیلی است، یا امثال آن را، به مترجمانی در

حوزه تاریخ و علوم اجتماعی بسپارد.

■ درباره فواید ترجمه ادبیات کودک بگویید؟

به تعبیر مولوی "چون که با کودک سروکارت فتاد، پس زبان کودکی باید گشاد". زبان کودکی یا کودکانه، البته عکس برگردان زبان کودکان نیست، همان طور که زبان نویسنده‌ای که از قول مردم کوچه و بازار می نویسد برگردان خام و دست نخورده زبان روزمره این یا آن شخص از عامه مردم نیست. به عبارت دیگر، همان گونه که نویسنده رمان با دمیدن ادبیت، ایجاز، ارتباط معنادار و هدفدار و روح قصه گونگی به گفت وگویی شخصیت‌ها، زبان داستانی را در سطحی فراتر از زبان روزمره قرار می دهد، نویسنده کودکان هم درحقیقت به گزینشی سهل و ممتنع و هنرمندانه از زبان کودکان دست می یابد. پس برگرداندن چنین گزیده‌ای وظیفه دارد بازسازی یگانه و تقلیدناپذیری از آن به دست بدهد. من همیشه به خود گفته‌ام که در عالم ادبیات - هیچ شاهکاری - از گیل گمش و آثار هومر و سوفوکل گرفته تا نادره‌های شکسپیر و حافظ و امثال آنها - هیچ یک به صرف محتوا و حرف‌های مهمی که زده‌اند ماندگار نشده‌اند. گاهی در ترجمه یک نوشته دو سه صفحه اول متن را با رویه‌های مختلف زبانی - ادبی کار کرده‌ام و بعد از تأمل چند روزه و خواندن آنها برای نزدیکان اهل فن و یا مخاطبان آن اثر شکل مناسب‌تر را برگزیده‌ام. تازه این اول کار است. برای یک‌دست درآوردن ترجمه به بازخوانی‌ها و دستکاری‌های خیلی بیشتر از این نیاز است.

■ خیلی بیشتر یعنی مثلاً چند بار؟

باز هم فرق می کند. در نشر، اگر افزایش و کاهش‌های ضمن تصحیح پرینت‌های چاپی اول و دوم را هم به حساب بیاوریم می شود گفت چهار پنج بار. ولی ترجمه شعر حکایت دیگری است. به عنوان مثال، ترجمه منظوم این هم جور دیگر سروده روآل دال را پیش از چاپ نزدیک به پنجاه بار بازخوانی کرده‌ام. در این میان یکی دو گزینه را از سر لطف عمران صلاحی و هفت هشت پیشنهاد به گردانی (استحسانی) را عبدالله کوثری یاری رسانده‌اند. "اهل خانه" هم بی تأثیر نبوده‌اند! در اینجا لابد یاد ضرب‌المثل معروف می افتید که از قول تازه‌عروس می گویند "همسایه‌ها یاری کنید، تا من شوهرداری کنم."

■ با نگاهی به آثار ترجمه‌ای شما می بینیم که به ترجمه انواع مختلف ادبی دست زده‌اید: منظومه این

منم، واکین نمایشنامه آهنگ رزم، رمان مرگ ایوان ایلیچ، زبان و زبان‌شناسی زبان‌های جهان و مترجم شدن. حالا بگذریم که در کارنامه نوشتنی‌هایتان هم از یک سو توصیف مقابله‌ای زبان‌ها در انگلیسی را دارید و از سوی دیگر چند کتاب قصه برای کودکان را. شما این تنوع با احیاناً پراکندگی را حسن کار مترجم می دانید؟

مسلمان‌نه. این هم مربوط می‌شود به همان موضوع برنامه‌کار که آدم‌هایی مثل من از اول نداشته‌ایم و قول صمد بهرنگی مثل علف خودرو سبز شده و قد کشیده‌ایم. مگر مترجمی که مثل اکثریت قریب اتفاق مترجمان کشور ناچار است در پناه چند شغل ترجمه کند، چقدر مجال دارد که به همه انواع ادبی دست‌درازی کند - گیریم که گونه‌های ادبی مثل ظروف مرتبط باشند؟ قضیه وقتی واویلاست که این مترجم استعداد متوسطی داشته باشد و از بد حادثه کار را از نیمه راه شروع کرده باشد. باری، اگر مجال دوباره‌ای در کار می‌بود حتماً جور دیگری شروع می‌کردم. اما چه می‌توان کرد که به قول شاعر همشهری ما "عمر دوباره نداده‌اند کسی را." خوشحالم که عده‌ای از جوانهای امروزی این نکته را دریافته‌اند و با حساب و کتاب‌تر از ما کار می‌کنند.

■ اگر قرار باشد به یک ضعف عمده در کار بیشتر مترجم‌های امروزی آثار کودکان و نوجوانان اشاره کنید، از چه چیزی نام می‌برید؟

این را باید صاحب‌نظران بگویند. از نظر من: کم‌آشنایی با گنجینه ادبی کلاسیک فارسی.

■ و بعد از آن؟

بعد دیگر خیلی چیزهاست که تنها گرفتاری مترجم‌های جوان و تازه‌کار نیست، مثل رفتن به ژرفای زبان روز و انواع گوناگون آن، شتاب‌زدگی، احساس بی‌نیازی به ویرایش کار و بسیار چیزهای دیگر که پیش پای همه از خرد و کلان گسترده است تا هریک از ما اینجا و آنجا در این دامچاله‌ها بیفتیم و مایه عبرت خود و دیگران بشویم!

■ اجازه بدهید وارد مسائل فنی‌تر بشویم. با نگاهی به ترجمه‌های شما احساس می‌شود که در ترجمه آثار ادبی - اعم از بزرگسالان و کودکان - همواره نوعی و سوسه منظوم ساختن یا آهنگین کردن اشعار در شما وجود داشته است. انگیزه شما در این کار چه بوده است؟ دوّم اینکه میزان موفقیت خود را تا چه حد ارزیابی می‌کنید؟

اول به سؤال دوّم شما پاسخ می‌دهم که ساده‌تر است. میزان موفقیت مورد نظر چیزی نیست که با ادعای من تعیین بشود. شرط اصلی، قبول خاطر و نظر خوانندگان است. اما در مورد انگیزه کار لازم است کمی مقدمه چینی کنم. من از نوجوانی گهگاه چیزکی می‌نوشم و چیزهایی در ردیف شعر می‌سرودم. در این گیرودار در حالتی "پارادوکس" گونه از یک طرف تحت تأثیر زبان فنخیم شاملو و از سوی دیگر شیفته سادگی زبان فروغ و آهنگین بودن داستانهای ابراهیم گلستان بودم. از میان کلاسیک‌ها هم گلستان سعدی و تاریخ بیهقی در نگاه من همیشه حسرت‌آفرین بودند و در قله‌های دست‌نیافتنی. سالها بعد روحیه سیاست‌طلبی و انقلابی‌گری فردی با تکیه بر التهاب و انقلابی‌گری عمومی به من جسارت داد که نیمچه

مجموعه‌ای از شعرهای اجتماعی‌ام را در کنار ترجمه اشعار دیگران به چاپ برسانم. با ورود به عالم ترجمه، احساس فروخورده شعر در من مجال تازه‌ای پیدا کرد. به طوری که بعد از ترجمه درخت بخشنده در سال ۱۳۵۵، وقتی دو کتاب شعر، یکی منظومه این منم، واکین برای بزرگسالان و دیگری ترانه‌ای برای سیاه مخصوص کودکان به دستم رسید، به قول شما وسوسه شدم هر دو را منظوم و آهنگین ترجمه کردم.

■ می‌خواهید بگویید در ترجمه شعر کافی است سبک و وزن و آهنگ آن دستتان بیاید. آن وقت به محض اینکه ترجمه کلید خورد بقیه خودش می‌آید؟

بله، اما نه به این سادگی! ترجمه متن شعر باید از همان آغاز به صورت بالقوه در ذهن مترجم موجود باشد یعنی توان ادامه دادن و تمام کردن چیزی را که شروع کرده داشته باشد. چیزی مثل رابطه *langue* و *parole* در زبان‌شناسی. اگر تیرانداز بخواهد تک تیری توی تاریکی یا روشنایی بندازد و بعد مهماتش ته بکشد، راه به جایی نخواهد برد. شروع کردن راه به معنی رسیدن به مقصد — آن هم مقصدی با این همه خوف و خطر — نیست. در راه‌گردنه‌های پرسنگلاخ و پرپیچ‌وخم هم هست. اگر من این نمونه‌ها را به نظم برگردانده‌ام دلیل مهمش شاید این بوده که متن‌ها زیاد سنگین نبوده‌اند و لایه‌های معنایی گوناگون، ایهام و دیگر صنایع شعری حل شده در فرم و محتوا و نیز اشارات و ارجاعات فرهنگی آنها کم بوده است. بارها خودتان در همین نشریه مترجم دیده‌اید که مترجم گرانقدری قطعه‌ای از یک متن کلاسیک و سنگین را به صورت منظوم در آورده و از حق نگذریم خوب هم در آورده است. خوب، این در حد ذوق آزمایی نمره‌اش می‌شود هیچ‌ده، نوزده، بیست. اما کار مهم‌تر، از آب‌وگل در آوردن کل یک اثر است به گونه‌ای که بتواند به صورت یک اثر ادبی منظوم و قائم‌به‌ذات روی پای خودش بایستد و بماند و آن طور که ما تا به حال دیده‌ایم این تقریباً غیرعملی است. لابد ترجمه قطعه *to be or not to be* به روایت استاد مجتبی مینوی را دیده‌اید که با "بیودن یا نبودن..." آغاز می‌شود. آیا مرحوم مینوی می‌توانست کل متن هملت را به همین سبک و سیاق ادامه دهد؟ بگذریم که به قول صاحب‌نظری لنگی کار، از همان ابتدا یعنی از کلمه نجسب "بیودن" پیدا است.

■ پس به نظر شما تکلیف ترجمه شعر چه می‌شود؟

تکلیف را خود هر مترجمی با توجه به متن، ذوق و سلیقه شخصی و تجربه‌ای که در گذر عمر از اینجا و آنجا اندوخته تعیین می‌کند. سعید نفیسی در ترجمه منظومه‌های *ایلیاد* و *ادیسه* به این نتیجه رسید که متن‌ها را به زبانی شبه کلاسیک و خودساخته ترجمه کند. همین کار را کرد و خوب کاری هم کرد. در حوزه نثر هم نمونه‌های خویش را داریم. نجف دریابندری برای ترجمه *بازمانده روز زبانی* شبیه زبان دوره قاجار انتخاب کرد و برای *پیامبر و دیوانه* زبان ادبی رمانتیک‌گونه و شسته و رفته روز را برگزید و در

هر دو مورد موفق بوده. نمونه دیگر ترجمه موفق دُن کیشوت به قلم قاضی است. شاملو ترجمه‌های یکدست و خیره‌کننده‌ای از *غزل غزل‌های سلیمان و گیل گمش* به دست داد که می‌توان از آنها به کنسرت و رقص واژه‌ها تعبیر کرد. همین شاعر بزرگ در ترجمه *شازده کوچولو* از آغاز تا انجام زبان عامیانه یکدستی به کار گرفت اما انتخاب این زبان از همان آغاز مناسب متن مبدأ نبود.

■ جدا از مسائل کلی و البته مهم یافتن زبان و یکدست پیش بردن آن که توضیح دادید، لابد شگردهایی هم در ترجمه شعر لازم است؟

شگردها هم تا حدود زیادی شخصی است و از طرفی خود متن آنها را به مترجم تحمیل می‌کند. بالاخره دیکتاتور نویسنده و متن هم باید فوایدی داشته باشد! شمه‌ای از فوت و فن‌های شخصی را محض نمونه خدمتان عرض می‌کنم. گاه پیش آمده که شعر از همان آغاز قابلیت موزون برگردانده شدن خودش را بر ملا کرده و به اصطلاح چراغ سبز نشان داده است. در این جور موارد کل شعر را منظوم یا موزون ترجمه کرده‌ام. نمونه آن قصه‌های *این هم جور دیگر* رو آل دال است که با استفاده از وزن هجایی و به سبک *وغوغ ساهاپ* هدایت کتاب را ترجمه کرده‌ام. برگردان این شعر تایلندی که در متن انگلیسی هم به شعر ترجمه شده در *زبانهای جهان* یکی دیگر از این موارد است:

Great indeed is the power of the dragon as the sun, yet humbly and slowly it meanders its way shy, Minuscule indeed is the power of the tiny scorpion, yet it swaggers its tail and boasts to the sky.

Ripened figs and pleasing to the eyes, Their colors seduce both the sight and palate, Alas, the cores rot with maggots inside, For evils are but false fronts and gilded waste.

old Thai verses.

و ترجمه آن:

نرم و آرام است اندر پیچ‌وتاب	ازدها با قدرتی چون آفتاب
می‌فروشد فخرها بر آسمان	کزدم ناچیز بی‌توش و توان
می‌فریبد چشم را افسانه‌وار	دانه انجیر با رنگ‌ونگار
برق ظاهر قلب را پوشانده است	اندرون را آفتی پوشانده است

گاهی به جای موزون و مقفا کردن تمام شعر، ترجمه را کم‌وبیش آهنگین پیش می‌برم و در پایان با قافیه‌دار کردن تنها بیت آخر به شعر حسن ختام می‌دهم. از این شگرد در ترجمه بسیاری از شعرهای سه مجموعه شعر سیلور استاین استفاده کرده‌ام. در جاهای دیگر که امکان به کارگیری این روش فراهم نبوده و به اصطلاح متن راه نمی‌داده است، از امکانات دیگر از جمله موسیقی درونی و حسن هم‌نشینی کلمات و از دیگر آرایه‌های ادبی بهره برده‌ام تا کمبود وزن و قافیه متن اصلی را به نوعی بپوشانم. این یعنی نوعی

"کشش جبرانی" ادبی! منظورم این است که اگر در جایی در مقایسه با متن اصلی کم آورده‌اید در جای دیگر جبران می‌کنید. ترجمه بیت آغازین شعر کمک از مجموعه سقوط به بالا از این موارد است:

I walked through the wildhood and what did I see, But a unicorn
with his horn stuck in a tree.

از میان جنگل انبه ه می‌گذشتم که ناگهان چه دیده باشم خوب است؟ تک‌شاخی که شاخش به شاخه درختی گیر کرده بود.

در اینجا ضمن آهنگین ساختن مصرع‌ها، با استفاده از همگونی آوایی واج‌های ش و خ خواسته‌ام صدای خش‌خش برگ درختان جنگل را به ذهن بیاورم.

■ رابطه شما با ویرایش و ویراستاران چگونه است؟ از اینکه کسی در ترجمه شما دست ببرد ناراحت نمی‌شوید؟

سؤال خوبی است اما اشکالش این است که به اندازه یک گفت‌وگوی مستقل مجال می‌طلبد. در زمینه ویرایش مرکز نشر دانشگاهی مجموعه مقالاتی منتشر کرده و دو سه کتاب تألیفی و ترجمه‌ای هم در این زمینه — تا آنجا که من خبر دارم — چاپ شده است. پیشنهاد می‌کنم نشریه وزن مترجم در این حوزه هم پیشقدم شود و گفت‌وگو یا میزگردی را با شرکت عده‌ای از صاحب‌نظران و دست‌اندرکاران ترتیب بدهد.

به‌طور خلاصه بگویم ویرایش را برای ترجمه ضروری می‌دانم. افسوس می‌خورم که تعدادی از ترجمه‌هایم از جمله مجموعه آثار شیل سیلور استاین برای کودکان و نوجوانان، تعلیم و تربیت و چند کتاب دیگر ویرایش نشد. با این حال سعی کرده‌ام که مشکل ناشرانی را که تن به تحویل کار به ویراستار نمی‌دهند درک کنم و خودم برای جبران این کاستی به خود ویرایش و بازخوانی چندباره دست بزنم و اهل و عیال را هم از این زحمت بی‌نصیب نگذارم!

این را هم بگویم که در تمام مواردی که به پیشنهاد من و یا با خواست ناشر کارم ویرایش شده بخت با من یار بوده است. ترجمه‌های مرا اشخاص با فضل و فضیلتی ویرایش کرده‌اند: سعید قهرمانی، سعید سلطان‌پور، عبدالله کوثری، علی صلح‌جو، علی اکبر رژدام. و البته جناب خزاعی‌فر، که ویرایش فرهنگ شیطان را انجام دادند. بجز سعید سلطان‌پور که فرصت دیدن او و تشکر از وی را نداشته‌ام از سایر این بزرگواران بارها تشکر کرده‌ام و با استفاده از همین فرصت در اینجا هم قلباً سپاسگزاری می‌کنم. از ویژگی‌های این افراد یکی این بوده است که خوب می‌دانسته‌اند که ویرایش اعمال سلیقه شخصی و یا زیروزیر کردن کار مترجم نیست.

من با همه آنها — جز همان مورد که اسم بردم — ساعت‌ها بحث و گفت‌وگو داشته‌ام و از حضورشان بهره برده‌ام.

■ متشکرم.

من هم سپاسگزارم.

ترجمه‌ها و تألیفات رضی خدادادی (هیرمندی)

برای کودکان و نوجوانان

- | | | |
|------------------------------------|-----------------|--|
| نشر هستان / هوای تازه | شل سیلور استاین | ۱. درخت بخشنده |
| نشر هستان / هوای تازه | شل سیلور استاین | ۲. در جستجوی قطعه گمشده |
| نشر هستان / هوای تازه | شل سیلور استاین | ۳. آشنایی قطعه گمشده با دایره بزرگ |
| نشر هستان / هوای تازه | شل سیلور استاین | ۴. سرگذشت لافکادیو |
| نشر هستان / هوای تازه | شل سیلور استاین | ۵. یک زرافه ونیم |
| نشر هستان / هوای تازه | شل سیلور استاین | ۶. کی کرگردن ارزان می خواهد؟ |
| نشر هستان / هوای تازه | شل سیلور استاین | ۷. وقتی به سن تو بودم (گزیده شعر) |
| نشر هستان / هوای تازه | شل سیلور استاین | ۸. تور ماه گیری (گزیده شعر) |
| نشر هستان / هوای تازه | شل سیلور استاین | ۹. الفبای انگلیسی عمو شلبی |
| نشر هستان / هوای تازه | شل سیلور استاین | ۱۰. آنجا که پیاده‌رو پایان می‌یابد
(مجموعه شعر) |
| نشر هستان / هوای تازه | شل سیلور استاین | ۱۱. چراغی زیر شبروانی
(مجموعه شعر) |
| نشر هستان / هوای تازه | شل سیلور استاین | ۱۲. سقوط به بالا (مجموعه شعر) |
| کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان | شل سیلور استاین | ۱۳. آقای باکلاه و آقای بی کلاه
(گزیده شعر) |
| کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان | لئولونی | ۱۴. کرم اندازه گیر |
| کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان | سوفیا پروکوفیوا | ۱۵. من معذرت نمی‌خواهم |
| کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان | سوفیا پروکوفیوا | ۱۶. از شکوفه تا درخت |
| امیرکبیر | فیلپس بوش | ۱۷. سرگذشت یک درخت |
| امیرکبیر | آن مک‌گاورن | ۱۸. ترانه‌ای برای سیاه |
| به‌نشر | آن مک‌گاورن | ۱۹. اگر من نباشم |
| به‌نشر | آن مک‌گاورن | ۲۰. در هر دل آوازی هست |
| نشر چشمه | روآل دال | ۲۱. این هم جور دیگر |
| نشر افق | مارتین وادل | ۲۲. خوابت نمی‌برد خرس کوچولو؟ |
| نشر افق | مارتین وادل | ۲۳. آفرین، خرس کوچولو |
| نشر افق | مارتین وادل | ۲۴. من و تو، خرس کوچولو |
| نشر افق | مارتین وادل | ۲۵. بیا برویم خانه، خرس کوچولو |

برای بزرگسالان

۱. یاری کودک به کودک (تربیتی) آرونزو دیگران انتشارات مدرسه
۲. آهنگ رزم (نمایشنامه) جان واینینگ انتشارات نمایش
۳. این منم، واکین (شعر و تاریخچه) رودلفو گونزالس امیرکبیر
۴. توصیف مقابله‌ای زمان‌ها در رودلفو گونزالس انتشارات مدرسه
- انگلیسی و فارسی
۵. تعلیم و تربیت علمی برای همگان و. سرخو ملینسکی نشر هستان
۶. زبانهای جهان کیت کاتسندر مرکز نشر دانشگاهی
۷. مترجم شدن داگلاس رایبسون مرکز نشر دانشگاهی
۸. مرگ ایوان ایلچ لئو تولستوی نشر هستان
۹. فرهنگ گفته‌های طنزآمیز لئو تولستوی فرهنگ معاصر
- (گردآوری و ترجمه)
۱۰. نقد و بررسی آثار روت ک. مک‌دونالد نشر هستان / هوای تازه
- شل سیلور استاین